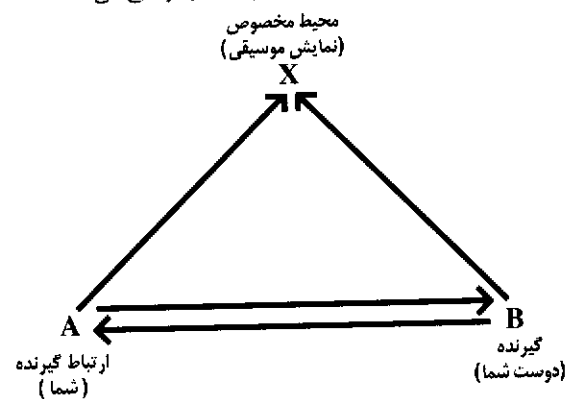


چهارچوب هرم گونه قرار می‌گیرند. از نظر هارتلی، توافق اجتماعی در جامعه امروزی غربی به معنای قبول اتحاد در عین وجود تفاوت و دسته‌بندی است. چنین توافقی برپایه قبول این مسئله استوار گشته که افراد تقریباً دارای منافع مشترک‌اند و همچنین به طور تقریبی قدرت مشترکی نیز در جامعه دارند. البته این قدرت مشترک در نهادهایی چون مجلس و... اقتصاد آزاد خودنمایی می‌کند. تفاوت‌ها و مخالفت‌ها نیز کانال‌های مشخصی برای ابراز خود پیدا می‌کنند. بدین ترتیب در جامعه‌ای که براساس «مدل توافق» سازمان یافته، همه گروه‌های اجتماعی براساس پیش فرض‌های فرهنگی و ارزشی مشابه حرکت می‌کنند. در اینجا است که منتقد متوجه می‌شود که چرا هارتلی مبحث توافق را هنگام بحث از پرورش خبری ارائه داده است. او در واقع یک بار دیگر اما به شکل مفهومی بر نقش اخبار در تبیین کردن توافقی که اساس جامعه غربی بر آن بنا نهاده شده، تأکید می‌نماید. اما گروه‌های مخالف، گروه‌هایی که در کناره‌های جامعه قرار گرفته‌اند نیز حداقل گاه و بیگاه مورد اشاره اخبار قرار می‌گیرند. اما همه اعمال و رفتار این گروه‌ها با پیش فرض‌های نیرومند تشکیل دهنده توافق اجتماعی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و بنابراین آنها به عنوان عاملان خسونت و کلاً در شکلی منفی به نمایش درمی‌آیند. برای فهم مخالفین، ذهنیت آن‌ها مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد، بلکه خاکش‌های جامعه اصلی که مورد توافق اکثریت افراد قرار گرفته، مورد استفاده برنامه‌های خبری قرار می‌گیرد. در حالی که «ما» و «جامعه ما» منطقی به نمایش درمی‌آیند، مخالفان در خارج از جامعه ما، به عنوان افرادی غیرمنطقی، خشن، ضداجتماعی، بدون مسوولیت و بالاخره با ذهنیتی دیکتاتورمآبانه بازنمایی می‌شوند.

خطاب

هارتلی این بخش را در رابطه‌ای تنگاتنگ با پرورش خبری یعنی بعد سینتگماتیک تدوین گزارش خبری که پس از انتخاب براساس ارزش‌های خبری رخ داده بود، مورد بررسی قرار می‌دهد. او اعتقاد دارد که برای درک گفت‌وگو یک خبر یعنی برای آنکه معنای واقعی یک خبر را درک کنیم، باید نوع خطاب یک متن خبری را مورد مطالعه قرار دهیم. مطالعه خطاب در حقیقت، مطالعه این مسئله است که چه کسی یا چه دیدی برای که سخن گفته است. مسلماً فرستنده متن در ذهن خود تصویری از مخاطب دارد. هارتلی به زبان ساده‌ای می‌گوید، اگر یک شب به خیابان بروید و در یک کافه با فردی آشنا شوید، چگونگی سخن گفتن شما و رابطه شما با فرد مذکور، بستگی به درک شما از شخصیت فردی است که با او وارد صحبت شده‌اید. به عبارت دیگر، منبع متن برای تدوین متن خود، در اولین قدم باید بداند که مخاطب او چه کسی است؟ بنابراین چگونگی تنظیم متن، بیش از آنکه تصویرگر ذهنیت مؤلف به طور مجرد باشد، نشان‌دهنده تصویری است که مؤلف از مخاطب خود در ذهن دارد. در این زمینه هارتلی مدل نیوکامب را توضیح می‌دهد.



نیوکامب یک موقعیت ارتباطی را شامل ارتباطگر، گیرنده و محیط ارتباط می‌داند. نیوکامب رابطه این اجزاء را در چنان ارتباط تنگاتنگی می‌بیند که اعتقاد دارد اگر هرکدام از این اجزاء تغییر یابد، درحقیقت، تمامیت رابطه ارتباطی و معنای آن تغییر می‌یابد. هارتلی برای توضیح کمبودهای مدل نیوکامب به ولوسنیف مراجعه می‌کند. ولوسنیف اعتقاد دارد که هر لغت دو وجه دارد و ادامه می‌دهد که معنای یک لغت محصول رابطه‌ای دوسویه مابین سخنران و شنونده، مخاطب و خطاب کننده است. به عبارت ساده‌تر همه لغت‌ها رابطه مابین یکی با دیگری را بیان می‌کند. البته باید توجه داشت که مدل نیوکامب و مبحث ولوسنیف دقیقاً در رابطه با گفت‌وگو شفاف‌تری در کنش روزمره طرح شده است. اما هارتلی سعی دارد تا آنها را برای توضیح رابطه رسانه‌های جمعی با مخاطبین‌شان به کار گیرد. هارتلی توضیح می‌دهد که رسانه‌های جمعی نیز باید با توجه به مخاطب، پیام ارتباطی خود را شکل دهند اما اشکال کار آن‌ها در این است که نمی‌دانند مخاطبین‌شان چه کسی می‌باشد؟ و به همین دلیل نیز آنها مجبور می‌شوند که با توجه به مخاطب فرضی پیام و نوع خطاب متن خود را طراحی کنند. توضیح آنکه «نوع خطاب» را بسیاری از نظریه پردازان به مثابه بخشی از خط سردبیری و شیوه نگارش غالب آن معرفی کرده‌اند. هارتلی «نوع خطاب» را «تن» یا «لحن» مورد استفاده رسانه جمعی معرفی می‌کند. او انواع خطاب را از طریق بررسی خطاب‌های مورد استفاده رسانه‌های تجاری آمریکایی و BBC بررسی می‌کند. در اینجا هارتلی عمدتاً از نوشته‌های «کانال» استفاده می‌کند. خلاصه بحث اینست که در کانال CBS آمریکا، «ادموری» مخاطب را به شکلی دوستانه و شفاهی و خودمانی مورد خطاب قرار می‌داد (درحقیقت موری حتی در مقابل دوربین به کشیدن سیگار می‌پرداخت. او در برنامه‌های خبری خود، از نوشته خاصی استفاده نمی‌کرد، بلکه نت‌های بسیار کلی به همراه داشت). اما BBC که تحت رهبری «جان رییس» گفت‌وگو نخبه‌گرا را به کار می‌گرفت، بسیار جدی با مخاطبین خود مواجه می‌شد به گونه‌ای که اجازه نمی‌داد تا هیچ‌گونه احساسی را به نمایش درآورند و سعی داشت تا آنها را مورد آموزش قرار دهد. در نهایت، هارتلی نظریه کانل در مورد چگونگی ارتباط تهیه‌کننده با مخاطبین از طریق میانجی یعنی همان گوینده خبر، صدای مردم و مصاحبه بازجوماً بانه را توضیح می‌دهد. خلاصه بحث این است که مخاطبین در جامعه سرمایه‌داری به شدت غیرسیاسی شده‌اند و اخبار تلویزیونی به جای ارائه خبرهای سیاسی، همه خبرها را به زندگی روزمره و وضعیت اقتصادی خانواده‌ها ربط می‌دهند. این عمل از داخل استودیو به وسیله میانجی یا گوینده برنامه خبری آغاز می‌گردد و در گزارشی که در خبر ارائه می‌شود، ادامه می‌یابد. بدین ترتیب برنامه خبری موفق به ایجاد نوعی گفتگو با مخاطب می‌گردد، گفتگویی که از استودیو آغاز و با لحن خودمانی و شفاهی گوینده تقویت می‌شود، به نحوی که گویی گوینده دارد با مخاطبی که در استودیو حاضر است، سخن می‌گوید.

ساختارهای برنامه خبری و گفتارهای اجازه داده شده

در این بخش، هارتلی، ساختارهای به کار گرفته شده در یک گزارش خبری را مورد بررسی قرار می‌دهد تا نشان دهد که چگونه یک خبر را می‌توان متعادل ارائه کرد. او این بخش را با گفته‌های یک خبرنگار حرفه‌ای آغاز می‌کند. این خبرنگار ادعا دارد که یک روزنامه‌نگار خوب چه از طریق آموزش و چه از طریق طبیعت

اگر مردم عادی در اخبار، جایگاهی ندارند، در عوض تصمیمات سیاسی و اقتصادی که زندگی آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد، فضای نسبتاً زیادی را از یک برنامه خبری اشغال می‌کند

گرایش انتقادی

در ارتباطات معتقد است که انتخاب اخبار، ماهیتی صرفاً حرفه‌ای نداشته، بلکه انتخابی سیاسی است که در نهایت، منافع اقشار و طبقات غالب جامعه را مد نظر دارد و ایدئولوژی این گروه‌ها را طبیعی می‌سازد



در جوامع سرمایه داری، احزاب مستقر در پارلمان، رسانه‌ها را تنها ملزم به انعکاس متعادل نظرات احزاب رسمی و شریک در قدرت اجتماعی معرفی می‌کنند و ملزم به آرایه سایر دیدگاه‌های اقلیت خارج از پارلمان نمی‌بینند

دولت، قانون و به همین ترتیب اخبار نمی‌توانند علناً سوگیرانه به نظر آیند و در عین حال مشروعیت خود را در افکار عمومی حفظ نمایند

خود، درک خلاق از عینی‌گرایی خبری دارد و بدون وارد شدن به مباحث توخالی نظری از طریق عقل سلیم، خبر خود را به ارائه اطلاعات اختصاص می‌دهد نه به پروپاگاندا. هارتلی نیز در این بخش درحقیقت به مطالعه این مبحث می‌پردازد که چه عاملی باعث می‌شود تا یک خبر از پروپاگاندا تفکیک گردد. او در اولین قدم، به توضیح ساختارهای تصویری یک برنامه خبری، عمدتاً به نقل از برونسون و مورلی می‌پردازد و توضیح می‌دهد که یک برنامه خبری از عناصر تصویری چون «سر سخنگو» یعنی نمای متوسط گوینده، «معرفی» یعنی نوشته پایین تصویر برای معرفی مصاحبه‌شوندگان، «گرافیک» یعنی تصویری که در سمت چپ شانه گوینده به نمایش درمی‌آید و بالاخره گزارش خبری تشکیل می‌شود. سپس در همین راستا مطرح می‌کند که خبرنگار قاعدتاً باید اجزای غیرقابل تردید خبری یعنی فاکت‌های خبری را ارائه و همه مباحث ارزشی را از قول متخصصین طرح کند. بدین ترتیب اصلی‌ترین وسیله یک روزنامه‌نگار مخصوصاً در تلویزیون برای تفکیک خود از یک پروپاگاندائیست، استفاده از گفتارهای اجازه داده شده است، یعنی گفتارهایی که متعلق به افرادی خارج از سازمان خبری می‌باشند. البته این مسئله در هر کتاب پایه توضیح داده شده و کلاً می‌توان گفت بیشتر مباحث هارتلی، مباحثی است به عاریت گرفته شده. اما هنر او در بیان سلیس و ربط خلاقانه این مباحث با یکدیگر است.

گفتار در گزارش خبری

هارتلی گفتارهای یک برنامه خبری را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ گفتارهای رسمی و گفتارهای اجازه داده شده. او با ارائه تعریفی از هر کدام، گفتارهای رسمی را مربوط به افراد شاغل در سازمان خبری از جمله خبرنگاران و گفتارهای اجازه داده شده را مربوط به همه افراد خارج از سازمان خبری تعریف می‌کند. گفتارهای اجازه داده شده می‌تواند به صورت زنده یعنی «سینک» و یا نقل قول، چه مستقیم یا غیرمستقیم ارائه شود. هارتلی با ادغام مباحث گروه ارتباطات گلاسگو و کمیته ملی رسانه‌ای انگلیس، شیوه‌های طبیعی کردن گفتارهای اجازه داده شده را توضیح می‌دهد. او بخشی از این استراتژی‌ها را که عمدتاً در مصاحبه‌ها انجام می‌شود، بررسی می‌کند (برای توضیح کاملتر این مبحث، با توجه به نظرات بارت، فیسکه و دیگران به بخش ارتقاء یا تنزل گفتارهای اجازه داده شده در جزوه تجزیه و تحلیل تلویزیون همین نگارنده مراجعه کنید. در آنجا لیست کاملتری از شش استراتژی ممکن ارائه شده است.

داستانسرای خبری

هارتلی همه برنامه‌های خبری را در نهایت، بخشی از گفتمان تلویزیونی می‌داند و بنابراین آن‌ها را شامل ساختارهای کلی تلویزیونی معرفی می‌کند. او این ساختارها را با تأکید بر دای - کتومی بین ما و دیگران توضیح می‌دهد که در آن «ما» قهرمانان و «آنها» افراد بدنهاده داستان می‌باشند. ما و رهبران ما از جمله رهبران سیاسی غرب یا مثلاً پلیس و یا... در مقابل آنها یعنی رهبران کشورهای

دیکتاتورمنش یا تبهکاران ظاهر می‌شوند و دقیقاً به همین دلیل نیز همان ساختار قهرمان‌پرور رعایت شده در داستانسرای کلی تلویزیون در مورد یک گزارش خبری نیز تکرار می‌گردد.

اما همانطور که در کتاب تفسیر تلویزیون، فیسکه و هارتلی نتوانستند تفاوت متن تلویزیونی با متن سینمایی را درک کنند و تلویزیون را با توجه به ساختارهای کلی ادبی نشانه‌شناسانه توضیح دادند، در اینجا نیز هارتلی قادر نمی‌گردد تا بحث نسبتاً جالب خود را با ساختارهای تلویزیونی منطبق نماید.

هارتلی با توضیح دای - کتومی «ما» و «دیگران» که کاملاً نیز صحیح است و در اخبار همچون داستان‌های تلویزیونی یا سینمایی به شکل غیرتبلیغی به کار گرفته می‌شود، این شبهه را به وجود می‌آورد که از آن جا که تنها یک تضاد بین ما و آن‌ها قهرمان و عنصر بدنهاده، رهبر سیاسی غربی با رهبر دیکتاتورمنش جهان سومی وجود دارد، ساختار گزارش الزاماً باید تک‌متنی باشد. وقتی در یک متن تنها یک تضاد وجود دارد، آن متن تنها می‌تواند «تک‌بخشی» بازنمایی شود. اما هارتلی بدون آنکه به توضیح متون «تک‌بخشی» و تفکیک آنها از متون چندبخشی بپردازد، بحث خود درباره گزارش تلویزیونی را ادامه می‌دهد. حال آنکه هر چه تعداد قهرمانان بیشتر، هرچه تعداد عناصر بدنهاده بیشتر و از همه اینها مهمتر، هرچه تعداد بازیگران خاکستری فراوان‌تر، متن واقع‌گرایانه‌تر و به قول منتقدین ادبی، پلات طبیعی‌تر می‌گردد. پلات طبیعی، چندین داستان را از طریق درگیر کردن بازیگران در چندین تضاد همزمان و موازی مشغول می‌کند. اما متأسفانه هارتلی در توضیح یک گزارش خبری، آن را تک‌متنی توضیح می‌دهد و جدایی از تفکر پروپاگاندائیستی را تنها در مورد گفتارهای اجازه داده شده مختلف، مطرح می‌سازد. حال آنکه ساختار چندمتنی خبر، بررسی مطالب مختلف به مثابه ابعاد مختلف یک حادثه واحد در موزائیک‌های متفاوت، نیز نقش بسیار مهمی در غیرپروپاگاندائیستی کردن یک گزارش خبری دارد. درحقیقت آنجا که هارتلی در زمینه متن تلویزیونی توقف می‌کند، نقطه‌ای است که نظریه‌پردازان دیگری چه در قلمرو متن داستانی تلویزیونی و چه گزارش خبری آن آغاز می‌کنند. هارتلی با آنکه یکی از مهمترین مدرسین تلویزیون می‌باشد، اما هرگز نتوانست که مهمترین مشخصه متن تلویزیونی یعنی چندبخشی بودن آن را درک نماید. این موضوع در رابطه با نقد وی از گزارش‌های خبری به خوبی نمایانگر است. در اینجا به دلیل کمبود فضا، نمی‌توان به توضیح بیشتر کمبود اصلی تفکر هارتلی یعنی عدم تفکیک ساختارهای تلویزیونی از ساختارهای کلاسیک پرداخت. اما این مهمی است که در جایی دیگر می‌توان بدان پاسخ گفت.

یادداشت‌ها:

۱ - البته اینک گزایشی قوی نسبت به خبرهای مورد مخاطب محور پیدا شده که زندگی مخاطب و نه تصمیمات کلان اتخاذ شده از سوی اتمام‌های حکومتی را در مرکز توجه قرار می‌دهد.

وفاداری قومی یا هویت ملی

O Ethnicity
and Anthony P. Smith (eds.)
O John Hutchinson
O Oxford University Press
O ۱۹۹۶

○ علی مرشدی زاد

عضو هیات علمی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

قومیت به عنوان موضوعی برای مطالعه، دارای قدمت چندانی نیست. حداقل یکصد و پنجاه سال است که بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی انتظار از میان رفتن پیوندهای نژادی و ملی و وحدت یافتن جهان از طریق تجارت بین‌المللی و ارتباطات جمعی را دارند. ولی این انتظار تحقق نیافته است و در عوض، در سراسر جهان شاهد احیاء قومی هستیم. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جنبش‌های قومی به شکل غیرمنتظره‌ای در اروپا و آمریکا ظهور کردند. آفریقا و آسیا از دهه ۱۹۵۰ شاهد نبرو گرفتن این جنبش‌ها بوده‌اند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باعث تبلور یافتن جنبش‌ها و تعارضات قومی در سرتاسر آن سرزمین شد. از سال ۱۹۹۰ بیست دولت جدید که عمدتاً مبتنی بر جوامع قومی بوده‌اند، مورد شناسایی قرار گرفته‌اند، بدین ترتیب قومیت نه تنها از میان نرفت بلکه اکنون به موضوعی اساسی در حیات سیاسی و اجتماعی بسیاری از کشورها تبدیل شده است.

مفهوم «قومیت» ethnicity اولین بار در دهه ۱۹۵۰ در زبان انگلیسی ظهور یافت. فرهنگ لغت انگلیسی آکسفورد اولین بار در سال ۱۹۵۳ آن را ثبت و ضبط کرد و تحت این عنوان چنین نوشت: «به نظر می‌رسد که قومیت واژه‌ای جدید باشد.» این اصطلاح برگرفته از صفت شایع‌تر «قومی» ethnic است که رواج آن در زبان انگلیسی به دوران میانه باز می‌گردد. صفت ethnic به نوبه خود برگرفته از واژه ethnos در یونان باستان است. یونانیان باستان واژه ethnos را به گونه‌های مختلفی به کار می‌بردند. در نوشته‌های هومر به اصطلاحات ethnos hetairon به معنای دسته‌ای از دوستان، ethnos melisson به معنای مجموعه‌ای از زنبورها و ethnos ornithon به معنای گروهی از پرندگان برمی‌خوریم. آخیلوس ایرانیان را یک ethnos می‌نامد که به معنای انسان‌هایی هم نژاد است. و هرودوت، مادها را Medikon ethnos خطاب می‌کند.

تمامی این موارد کاربرد نشان می‌دهند که واژه ethnos به مجموعه‌ای از مردم یا حیوانات برخوردار از ویژگی‌های مشترک فرهنگی یا زیست‌شناختی اطلاق می‌شود که زندگی و رفتار هماهنگی دارند. اما این اصطلاح به مردمانی «دیگر» نیز اشاره دارد که به گروهی غیر از گروه خودی تعلق دارند. بدین ترتیب یونانی‌ها با خطاب کردن غیر یونانی‌ها - افراد حاشیه‌ای و بربرهای خارجی - به عنوان ethnea سعی داشتند بر هویت خود به عنوان یونانیان خالص genos Hellenon صحه بگذارند. این دوگانگی میان مفهوم غیر قومی (ما) و قومی (دیگران) زمینه را برای کاربرد این اصطلاحات در حوزه‌های قومیت و ملی‌گرایی مهیا کرده است.

به طور کلی می‌توان شش ویژگی البته با درجات مختلف در قومیت مشاهده کرد:

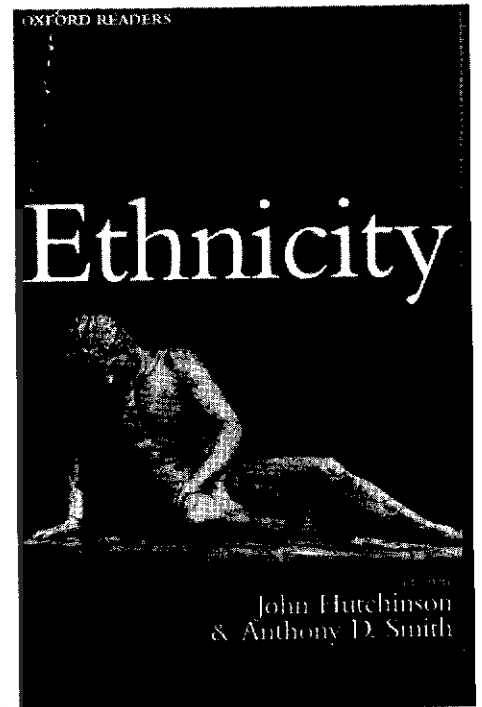
- ۱- برخورداری از نام مشترک و مناسبی که هویت بخش و نشان‌دهنده «جوهره» آن اجتماع است.

- ۲- اسطوره‌نمای مشترک؛ نیایی بیشتر اسطوره‌ای تا واقعی که در بر دارندۀ ایده خاستگاه مشترک زمانی و مکانی است و نوعی خویشاوندی افسانه‌ای را برای آن قوم به وجود می‌آورد.

- ۳- خاطرات تاریخی مشترک یا به بیان بهتر، خاطراتی از گذشته یا گذشته‌های مشترک شامل قهرمانی‌ها، حوادث و ...

- ۴- یک یا چند عنصر مشترک فرهنگی که ممکن است از عناصر مختلفی تشکیل شود، اما معمولاً دین، آداب و رسوم یا زبان را در بر می‌گیرد.

- ۵- پیوند یا یک سرزمین که ممکن است آن قوم واقعاً در آن سرزمین ساکن نباشند، اما همانند مردمان پراکنده (diaspora peoples) پیوندی نمادین با



چکیده:

حدود صد و پنجاه سال است که بسیاری از اندیشمندان و نجیبگان در انتظار از میان رفتن پیوندهای نژادی و ملی و وحدت جهانی بر اثر گسترش تجارت بین‌المللی و ارتباطات جمعی هستند. اما تحولات دهه ۱۹۹۰ نشان داد که چنین انتظاری تحقق نمی‌یابد و نه تنها پیوندهای نژادی هنوز نیافته‌اند، بلکه اهمیت آن در سراسر جهان افزوده شده است.

کتاب قومیت مجموعه‌ای از مقالات عمده‌ای است که اندیشمندان و پژوهشگران شناخته شده در حوزه مطالعه قومی به نگارش در آورده‌اند. خواننده از طریق مقالات کتاب، تصویر نسبتاً جامعی از تفاهیم، رویکردهای نظری و مطالعات موردی (Case Study) به دست می‌آورد. در این کتاب دو رویافت اصلی در مطالعات قومی ارائه می‌شود. نیرینه گرایان (Primordialists) پیوندهای قومی را از زمره پیوندهای طبیعی، نخستین و نیرین می‌دانند که هنوز هم در جوامع مدرن پایرجا مانده‌اند. ابزارگرایان (Instrumentalists) قومیت را منبعی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای گروه‌های مختلف منفعتی و منزلی می‌دانند.

کتاب از هشت فصل تشکیل شده است که طی آن به مفاهیم و نظریه‌های کوناگون می‌پردازد و در عین حال روابط قومیت با اموری مانند دین، زبان، نژاد و ناسیونالیسم بررسی می‌شود. ویراستاران، مقالات را به نحوی گزینش کرده‌اند که مجموعه نظریه‌ها و نطه‌های فکری در این خصوص را پوشش دهد. تدوین‌کنندگان کتاب تلاش داشته‌اند که از پرداختن به تمامی جوانب رفتار قومی اجتناب ورزند و تمام هم خود را معطوف به مطالعه روابط متقابل قومیت، فرهنگ و سیاست به معنای وسیع گنمه کنند.

در سال ۱۹۷۹ از مجموع ۷۳ گروه قومی مورد مطالعه، ۶۰ گروه به واسطه زبان و ۵۹ گروه به واسطه سرزمینی یکپارچه تعریف می شدند و تنها در ۳۶ مورد، تاریخ سیاسی حائز اهمیت بوده است

روشنفکران افریقایی در یک چارچوب ضداستعماری، در میان تعاریف فرهنگی، قاره‌ای و نژادی - بیولوژیکی از انسان افریقایی سردرگم مانده اند

سرزمین نیاکانی خود داشته باشند.

۶- نوعی همبستگی حداقل در برخی از بخش‌های جمعیت قومی.

پدیده‌های قومی نه تنها در عالم واقع متنوع هستند، بلکه در عالم نظر نیز پارادوکسی را پدید آورده‌اند. از یک سو، شاهد قومیت‌هایی پایدار و بادوام هستیم که ریشه آنها گاه به چند قرن و حتی هزاره باز می‌گردد و از سوی دیگر شاهد ظهور قومیت‌هایی جدید و از میان رفتن قومیت‌های قدیمی هستیم. افزون بر این، هویت‌ها همانند توده‌های ابر پیوسته در هم می‌آمیزند و شکل‌های جدید به خود می‌گیرند و پدیده‌هایی مانند «هویت‌های چندگانه» حاصل این جابجایی و شکل‌گیری انواع هویت‌هاست.

می‌توان رهیافت‌های موجود در باب قومیت را به دو رهیافت عمده و چند رهیافت بدیل تقسیم کرد.

اولین رهیافت که می‌توان آن را رهیافت دیرینه‌گرا (primordialist) نامید، اولین بار توسط ادوارد شیلز و تحت تأثیر مطالعات وی در باب جامعه‌شناسی دین به وجود آمد. وی کوشید با جداکردن انواع مختلف پیوندهای اجتماعی (پیوندهای شخصی، دیرینی (primordial)، مقدس و مدنی) نشان دهد که در جوامع مدنی و مدرن، انواع دیگر پیوندهای اجتماعی نیز دوام و بقا یافته‌اند. باید توجه داشت که پیوندهای دیرینی، پیوندهایی است که از طریق دین، خون، نژاد، زبان، منطقه و آداب و رسوم، میان افراد علقه برقرار می‌کنند.

منتقدان دیرینه‌گرایی معتقدند که این رهیافت دیدگاهی ایستا و خنثی در باب قومیت ارائه می‌دهد و فاقد قدرت تبیین است. دانشمندان پیوسته بر این نکته تأکید دارند که هویت قومی نوعی همبستگی با دیگر هویت‌ها دارد. انسانها قادرند در وضعیت‌های مختلف، هویت‌های متفاوتی کسب کنند.

ابزارگرایان instrumentalists که در نقطه مقابل دیرینه‌گرایان قرار دارند، قومیت را منبعی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای گروه‌های مختلف منفعتی و منزلتی می‌دانند. مثلاً پل براس و کوهن، دست‌کاری کردن نمادها را امری مهم در رقابت نخبگان می‌دانند و معتقدند که این امر با هدف کسب حمایت توده‌ها و دستیابی به اهداف سیاسی صورت می‌گیرد. در برداشت و قرآتی دیگر از رهیافت ابزارگرایانه، راهبردهای نخبگان برای به حداکثر رساندن منافع خود از طریق مفاهیم «انتخاب عقلانی» فردی در وضعیت‌های خاص مورد توجه قرار می‌گیرد.

یکی از ایده‌های بنیادین ابزارگرایان، ساخت اجتماعی قومیت و توانایی افراد برای انفصال از یک گروه و در آمیختن با گروه و هویتی دیگر است. البته ابزارگرایان نیز مورد انتقاداتی جدی قرار گرفته‌اند، از جمله این که منافع را عمدتاً از دیدی مادی مدنظر قرار می‌دهند. کمتر اندیشمندی را می‌توان یافت که به طور کامل به یکی از این رهیافت‌ها وفادار باشد. معمولاً اندیشمندان، ترکیبی از این دو رهیافت عمده را به عنوان رهیافت خود انتخاب می‌کنند، هر چند که تاکنون هیچ تلاش نظام‌مندی برای سنتز کردن این دو رهیافت صورت نگرفته است.

کتاب قومیت Ethnicity در چارچوب این دو رهیافت و رهیافت ترکیبی مجموعه مقالات و آثار عمده‌ای در حوزه مطالعات قومی را گرد هم آورده است. جان هاجینسون و آنتونی اسمیت دبیران این مجموعه هستند. کتاب در بردارنده هشت فصل است: فصل نخست به مفاهیم قومیت اختصاص یافته است. در فصل دوم تئوری‌های قومیت مطرح می‌شود. قومیت در تاریخ عنوان سومین فصل از کتاب است و فصل چهارم عنوان قومیت در جهان مدرن را با خود دارد. پنجمین فصل از کتاب به موضوع قومیت، دین و زبان اختصاص یافته است. فصل ششم به بررسی نژاد و قومیت می‌پردازد و خواننده در فصل هفتم با موضوع تعارض قومی و ناسیونالیسم مواجه می‌شود. بالاخره عنوان فصل هشتم برتری یافتن قومیت است.

هاجینسون و اسمیت کوشیده‌اند بخش‌هایی از مقالات و کتب اندیشمندان قرون نوزده و بیست را به نحوی انتخاب کنند که مجموعه نظریه‌ها و نحله‌های فکری در

این خصوص را پوشش دهد. به عنوان مثال در فصل دوم که نظریات قومیت مطرح می‌شود، ابتدا دیدگاه‌های دیرینه‌گرایان طرح می‌شود و سپس با ارائه مقالاتی در انتقاد از این دیدگاه، مباحثی در باب ابزارگرایی و دیدگاه‌های بدیل آمده است.

در عین حال به دلیل حجم زیاد برخی از منابع، اساس کار در این مجموعه بر اختصار و تلخیص است و بخش‌های زاید مقالات حذف شده است. دبیران این مجموعه، این اثر را مکمل اثر پیشین خود در باب ملی‌گرایی می‌دانند. آنها در عین حال که کوشیده‌اند مناطق جغرافیایی و محیط‌های فرهنگی مختلف را مشمول این مجموعه سازند، بنا به گفته خود، از پرداختن به تمامی جوانب رفتار قومی اجتناب کرده، از تأثیر و تأثیر متقابل قومیت و سیاست‌گذاری اجتماعی در حوزه‌هایی مانند آموزش و پرورش، اشتغال، تحرک، مسکن و رفاه و مانند این‌ها صرف‌نظر کرده‌اند و در عوض تلاش خود را معطوف به مطالعه روابط متقابل قومیت، فرهنگ و سیاست به معنای وسیع کلمه ساخته‌اند. هم‌چنین این مجموعه فاقد ادبیات جامعه‌شناسانه در باب اقتصاد و عملکرد فرهنگی اجتماعات قومی و مطالعات مردم‌شناسانه درباره ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی گروه‌های قومی است.

یکی از عناصر عمده‌ای که باعث بروز ابهام و تعارض در حوزه «پدیده‌های قومی» شده، عدم توافق در خصوص مفاهیم اصلی قومیت است. عوامل چندی در این امر دخیلند. یکی از این عوامل، فرض این مطلب است که گروه‌ها یا اجتماعات قومی الزاماً «بخشهایی از جامعه‌ای بزرگتر» هستند. در فصل نخست که به مفاهیم قومیت اختصاص دارد، ابتدا مقاله‌ای از ریچارد شرمهون به بیان سنت جامعه‌شناسی امریکایی می‌پردازد. در این سنت رابطه میان گروه‌های قومی و ملت‌ها مورد بحث قرار نمی‌گیرد، بلکه بیشتر فرض بر این است که گروه‌های قومی، اقلیت‌هایی در درون یک ملت یا دولت ملی هستند. توماس آرینسون در مقاله‌ای با عنوان «قومیت، نژاد، طبقه و ملت» ضمن بیان جایگاه مفهوم قومیت در مردم‌شناسی به بیان رابطه میان مفهوم قومیت از یک سوی و طبقه، نژاد و «اجتماع‌گرایی» از سوی دیگر می‌پردازد. توماس آرینسون، الیزابت تانکین و مایرون مک‌دونالد نیز هر کدام در مقاله‌های خود در این فصل، ضمن بیان تحولات واژه‌شناسانه‌ای که در مفهوم قومیت Ethnicity و اجتماع قومی صورت گرفته است، به بیان این واقعیت می‌پردازند که در زبان انگلیسی اسمی معادل واژه یونانی Ethnos وجود ندارد. مینگ ناش (Manning Nash) در مقاله‌ای با عنوان «عناصر اصلی قومیت» ضمن پذیرش بسیاری از گرایش‌های ذهنی‌گرایانه، به دسته‌بندی مفاهیم مربوط به قومیت می‌پردازد.

در فصل دوم با عنوان تئوری‌های قومیت به مقالاتی از ماکس وبر، کلیفورد گپرتز، جک آرو ریذکوپلان، استیون گراسپی، پیرون دنبرگ، جاشوا فیشمن، واکر کانز، فردریک بارث، آیزن کوهن، پل براس، مایکل هجتر و مایکل بنتون برمی‌خوریم. وبر گروه‌های قومی را به عنوان گروه‌های منزلتی توده‌ای (Stände) در نظر

می‌گیرد و می‌کوشد تا جنبه‌های ذهنی و عینی آن‌ها را به هم پیوند دهد و تعادلی میان بنیان‌های

فرهنگی و سیاسی آن‌ها ایجاد کند. وی

در مقاله خود با عنوان

خاستگاه‌های گروه‌های

قومی نقش عوامل

سیاسی و

